

جنایت بدون رد و نشان



رازگشایی از قتل
استاد فرش که قربانی
توطئه‌ای شده بود،
خاطره یکی از کارآگاهان
پلیس آگاهی مشهد
است. در این جنایت
زن به دلیل سوءظن،
نقشه قتل همسرش را
طراحی و اجرا کرد

سال‌ها قبل، بعد از یک مرخصی دو روزه زمانی که به محل کارم آمدم، به من خبر دادند متهمی را به اتهام سرقت تلفن همراه بازداشت کرده‌اند و از من خواستند از این متهم تحقیق کنم.

متهم جوان که اعتیاد به مواد مخدر داشت و در بازداشتگاه بوده به اتاقم آوردم و تحقیقات را از محسن آغاز کردم. پسرجوان در همان حال بد خماری مواد و در حال اعتراف به سرقت گوشی، موضوعی را برایم گفت که کمی عجیب می‌آمد؛ شبی که بازی فوتبالی بود، من به خانه یکی از دوستانم برای مهمانی رفتم. مشغول صحبت بودیم که ناگهان دوستانم برایم تعریف کرد شخصی را به قتل رسانده است. اما این که مقتول مرد یا زن، جوان یا پیر، متاهل یا مجرد بود را نمی‌دانم فقط گفت از زمانی که قتل را مرتکب شده عذاب وجدان لحظه‌ای او را رها نکرده است.»

زمانی که موضوع را به رئیس‌م گفتم، خیلی جدی نگرفت و گفت: «افسر جوان، متهم دارد تو را خام می‌کند و خیلی جدی نگیر.»

اما حرف‌های متهم، ذهنم را مشغول کرده بود و رئیس‌م که اصرار مرا دید، همه چیز را به من سپرد. دوستی که محسن از آن صحبت می‌کرد ساکن کرج بود، به همین دلیل پس از هماهنگی‌های قضایی با دو نفر از همکارانم راهی کرج شدیم.

دستگیری مرد جنایتکار

به کمک محسن، خانه دوستش را که آرش نام داشت شناسایی کردیم؛ او ساکن زیرزمین ساختمانی چهار طبقه بود. مقابل در خانه آرش، تعداد زیادی کفش بود و نشان می‌داد که مهمان دارد. برای شناسایی کامل آرش، پیشنهاد کردم خانه را زیر نظر بگیریم. خوب به یاد دارم هوا به شدت سرد بود و تا ساعت ۱۱ صبح به انتظار ایستادیم تا این که آرش از خانه‌اش بیرون آمد و او را دستگیر کردیم.

ساعت یک بعد از ظهر بود که به تهران رسیدیم و تحقیقات از او را آغاز کردیم. آرش صحبت نمی‌کرد و تحقیقات ما ادامه داشت تا این که حدود ۵ ساعت بعد، باتوجه به صحبت‌هایی

که در این ۵ ساعت داشتیم اطلاعات جسته و گریخته‌ای از آرش به دست آوردم. این اطلاعات را مثل تکه‌هایی از پازل کنار هم قرار دادم و به سرنخ‌هایی رسیدم. زمانی که آنچه در ذهن داشتم را برای آرش برملا کردم، او یکه خورد و شروع به گریه کرد و در نهایت راز جنایتی که تاکنون خاموش مانده بود را برملا کرد.

استاد فرش

آرش گفت: من ساکن یکی از شهرستان‌های غربی کشور هستم و مدتی قبل سوار بر اتوبوس راهی تهران شدم. راه طولانی بود و برای این که حوصله‌ام سر نرود شروع به صحبت با مرد میان‌سالی کردم که روی صندلی کناری نشسته بود. بعدها فهمیدم که مرد میان‌سال به نام سهراب، استاد فرش‌بافی است و اولین کسی بوده که فرش برجسته را ابداع کرده است. سهراب سفارشات زیادی از خارج کشور داشت و حتی برای برگزاری نمایشگاه‌ها او را به عنوان داور و ناظر دعوت می‌کردند.

او ادامه داد: به تهران که رسیدیم، چون در این شهر جا و مکان درست حسابی نداشتم سهراب مرا به خانه‌اش دعوت کرد. حدود یک‌سال در خانه سهراب ساکن شده و مدام به آنجا رفت و آمد داشتم.

انگیزه قتل

پسر جوان گفت: از آنجا که سهراب استادی زبده و حرفه‌ای بود، کلاس‌های متعدد و سمینارهای زیادی در این رابطه برگزار می‌کرد و همین مساله باعث شده بود که با دختران و زنان جوانی در رابطه باشد. ارتباطی که هیچ چیزی پشت آن نبود اما شک همسرش مه‌لقا را برانگیخته بود و تصور می‌کرد سهراب به او خیانت کرده است. یک روز همسر سهراب سراغم آمد و از من خواست همسرش را به قتل برسانم. من نان و نمک سهراب را خورده بودم، زمانی که به تهران آمدم کسی را نداشتم و این سهراب بود که به من جا برای زندگی داد و کمک مالی کرده بود. اما مه‌لقا آن قدر گفت تا این که بالاخره راضی شدم.

متهم جوان سکوت کرد بغضی که در گلویش جمع شده بود را فرو خورد و ادامه داد: سهراب دو پسر و یک دختر داشت که یکی از پسرهایش و دخترش دانشجوی پزشکی بوده و تهران نبودند. اما پسر کوچک او چهارم دبیرستان بود. نقشه قتل را با همدستی پسر کوچک و همسر سهراب طراحی کردم. با پسر سهراب کلی تجهیزات برای قتل خریدیم. روز حادثه به حمام رفتم و با این بهانه که گاز کپسول تمام شده و آب سرد شده از سهراب خواستم کپسول را عوض کند. سهراب وارد حمام شد تا کپسول را عوض کند که من با چاقویی که از قبل با خودم برده بودم به او حمله کردم. سهراب که از این ماجرا شوکه شده بود به دفاع از خودش پرداخت و چاقو را از دست من گرفت و باعث شد من هم به شدت مجروح شوم. در نهایت او را به قتل رسانده و جسد را مثله کرده و با کمک پسرش در چهار کوله‌پشتی گذاشته و در قنات‌های اطراف انداختیم. حالا نوبت اجرای قسمت دوم نقشه بود، مدارک و لباس‌های سهراب را همسرش به من داد و قرار شد چند ماه بعد مدارک و لباس‌ها را با نامه‌ای برای آنها ارسال کنم. نامه‌ای با این مضمون که قصد خروج غیرقانونی از مرزهای غربی را داشته که پلیس متوجه ما شد و دستور تسلیم داد. اما ما اقدام به فرار کرده و سهراب تعادلش را از دست داده و به پایین افتاده بود.

صحنه‌سازی

متهم جوان ادامه داد: برای این که دختر و پسر دیگر مقتول متوجه نشوند، مادرش از آنها می‌خواهد که خودشان را به مشهد برسانند و به این بهانه آنها را از خانه دور می‌کند و بعد از برگشت به تهران نیز ناپدید شدن سهراب را گزارش می‌دهند. اما با ارسال بسته توسط من و نامه‌ای که به دست آنها می‌رسد، ماجرای ناپدید شدن سهراب حل می‌شود و آنها حتی برای سهراب مراسم ختم هم گرفتند. با اعتراف آرش، پسر و همسر مقتول نیز بازداشت شدند و به این ترتیب راز پرونده‌ای که هیچ رد و نشانی از آن وجود نداشت، برملا شد.